

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بوی خوش آزادی

محمد رضا زاده هوش

کانال تلگرامی

اندیشه فردا

۱۴۰۰

به  
امام زمان

شناسنامه کتاب

بوی فوش آزادی

محمد رضا زاده هوش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

آبان ماه ۱۴۰۰

۷۲ ص، رقیعی

## پیش‌گفتار

آزادی، بوی خوشی دارد. این بو را هنگامی خواهی شنید که بتوانی خود را از زیر بار حرف مردم، و نظر اطرافیان، نجات دهی، از زیر نقاب‌ها بیرون بیایی، و از بندها خود را رها کنی. زندگی بدون آزادی، معنی ندارد. تحرکاتی که می‌بینی، زندگی نیست، و متحرکانی که مشاهده می‌کنی، زنده نیستند.

می‌توانستم برای خود، جایی داشته باشم. آنچه دیگران دارند، در من موجود است. چرا از ابتدا آغاز کنم؟ می‌توانم جای گاهی بالاتر از صفر داشته باشم. اما این مدیریت‌ها چه فایده‌ای دارد؟ سمت‌ها چه گرهی را از زندگی مردم می‌باز می‌کند؟ شاید خوش‌اقبال بودم، شاید می‌توانستم آنچه را باید بگویم، بگویم، و آنچه را باید انجام دهم، انجام دهم، و مدیریتی کلان‌تر می‌یافتم. آن‌گاه نه تنها گرهی را نمی‌توانستم باز کنم که می‌توانستم گره‌افکن نیز باشم! ولی مردم مگر چیزی جز این می‌خواهند؟ کسی را می‌خواهند که بتوانند به او افتخار کنند. یک نفر اگر کار خود را درست بلد نباشد، در آن واحد، می‌تواند کار یک نفر را خراب کند. یک پیمان‌کار نابلد، تا این خانه را خراب نسازد، نمی‌تواند به سراغ خانه‌ای دیگر برود؛ ولی یک مدیر می‌تواند خرابی‌های بسیار به بار آورد، و در نهایت، اگر بخواهد کار درستی انجام دهد، اطرافیان، دست او را می‌گیرند. اگر دستور خوبی صادر کند، به اجرا درنخواهد آمد، و اگر بخواهد اجرایی شود، چنان می‌کنند که فاصله زیادی با عدالت داشته باشد. در این شرایط، نشسته‌ام، و این مطالب را می‌نگارم، تنها به این دلیل که گمان می‌کنم درست‌ترین کار است، و می‌تواند درستی به بار نشانند.

## اصرار زیاد

بشر، چیزهایی را می‌داند، و چیزهای بسیاری را نمی‌داند، و اصرار زیاد دارد که می‌داند. افرادی هستند که گاهی می‌گویند نمی‌دانم؛ ولی اگر قرار باشد کسی را جذب کنند، و از او خوششان آمده باشد، نمی‌دانم معنایی ندارد، می‌کوشند به هر پرسش او پاسخی دهند. کسانی که قرار است مرشد فکری دیگران باشند، استادان، مدرّسان و محققان، بسیار زود گام‌های ابتدایی خود را که با احتیاط برداشته بودند، فراموش می‌کنند، و در حوزه‌ی ناشناخته‌ها می‌دوند. سخن عارف‌نمایان درباره‌ی خداوند، آن‌قدر نازیباست که روشن است می‌خواسته‌اند هر جور که هست، چیزی بگویند.

## بازگشت

انسان‌ها به طور معمول، هنگامی که به جایی بالاتر دست می‌یابند، و آن‌جا را مناسب برای فعالیت خود نمی‌بینند، به جای نخست خود بازمی‌گردند. به‌تر است معلمی که دانش‌گاه را برای فعالیت خود مناسب نمی‌بیند، به همان آموزش و پرورش بازگردد.

## شکنج‌های مصروفیت

هنگامی که اولیای مدرسه، ما را راه و پی‌راه، تنبیه می‌کردند، و در مواردی، شکنج می‌دادند، غرق خجالت می‌شدم. من در آینده چه خاطره‌ای باید از دبستان خود بگویم؟ فکر می‌کردم عیب از مدرسه‌ی ماست. زمان ما ایراد دارد. شاید اشکال از شهر ما و کشور ما باشد؛ ولی بعدها دیدم مدرسه‌ی ما مدرسه‌ی خوبی بوده است. این اشکالات در همه جا دیده می‌شود. افرادی می‌خواهند با شکنجۀ افراد ضعیف، قدرت خود را ثابت کنند. تمام شکنج‌ها در تنبیه، خلاصه نمی‌شد، تلاش گسترده‌ای که برای نابودی خلاقیت ما به کار گرفته شده بود، بدتر از هر چیزی بود.

من هیچ‌گاه به صورت خاص تنبیه سخت ندیدم؛ به من نمی‌خورد خلاف کنم، اولیای مدرسه با پدرم آشنا بودند، و درس خوب بود. گاهی نمره‌ی انضباط من، کمی کم‌تر از بیست بود، معلم‌ها برایم چانه می‌زدند، یا نه، دست بالا نوزده می‌گرفتم. برای این که زیاد شلوغ می‌کردم، حرف می‌زدم، بازی می‌کردم؛ ولی انضباط درونی من چه قدر بود؟ من دچار کینه شده بودم. بدترین نتیجه‌ی چنین رفتارهایی، رشد کینه در درون افراد است.

## خراب

دارایی از هر نوعی به ویژه دانستن می‌تواند حال آدمی را خراب کند. دانستن نیز می‌تواند از هر نوعی باشد، تجربه و مهارت باشد. کارگری که آجر را خوب بالا می‌اندازد، به دیگران فخر می‌فروشد. اما عجیب است که ندانستن و ندانستن نیز می‌تواند همین مصیبت را به بار بیاورد. هنگامی که مرکزی به نام من وجود دارد، هرچیزی می‌تواند در اطراف آن شکل بگیرد. کار هر روز مشکل‌تر می‌شود. انداختن صد نقاب از چهره با انداختن صد هزار نقاب، تفاوت بسیار دارد. این مبارزه، شهامت بسیار می‌خواهد، و تنها از دست یک نفر برمی‌آید، و آن، خود فرد است. فرد می‌تواند به مرکزیت حمله کند، هنگامی که من از کار افتاد، تمام نموده‌ها شکست می‌خورند. حمله از بیرون، ما را درگیر سریازهای رده پایین می‌کند. البته شماری از مردم در همان ابتدا حال بدشان را نشانت می‌دهند، و شماری دیگر، حال بد خود را زیر خنده، پنهان کرده‌اند.



## نگرش مثبت

اگر دوستی معنوی نداری، و به استاد عارف دست‌رسی نداری، دست کم از جمعی که با آنان سروکار داری، مثبت‌ترین را برگزین. کسی که نگرش مثبتی به جهان دارد. اغلب دیده می‌شود افراد به سمت کسی می‌روند که بیش‌تر شلوغ می‌کند، یا به ظاهر، کلمات زیباتری بر زبان جاری می‌کند. فردی که جملاتی را از بر کرده است، و به صورت تقلیدی ادا می‌کند. کسی که امکانات و امکانات گران‌قیمت‌تری در اختیار دارد.

## پزشکی یا ادبیات؟

یک دانش‌آموخته پزشکی با یک دانش‌آموخته رشته ادبیات فارسی، چه تفاوت‌هایی دارد؟ به طور معمول می‌گویید استعداد دانش‌آموخته پزشکی، بیش‌تر است. حال می‌توانیم فرض کنیم استعداد هر دو، یکی است، و یا کسی که ادبیات خوانده است، استعداد بیش‌تری دارد. چه تفاوتی می‌کند. اگر هر دو بیاموزند مقدار زیادی اطلاعات را حمل کنند. ذهن خود را پرورش دهند که اطلاعات زیادی را در رشته خود بار بزنند. یک ذهن قوی که ورزیدگی یافته، و طاقت حمل بار زیاد را پیدا کرده است. می‌توانی یک آزمایش کوچک انجام دهی، کم‌تر ممکن است آن‌ها جذب یک انسان خوب شوند، تمایل همواره به سمت قدرت و امکانات است. حتی در رشته خودشان، به ظاهر این تشخیص را باید داشته باشند که چه کسی می‌تواند به آن‌ها کمک بیش‌تری کند، و آن‌ها تشخیص نخواهند داد. جذب کسی می‌شوند که ظاهر به‌تری دارد. ما هستیم که نباید انتظارات زیادی از این دانش‌آموختگی‌ها داشته باشیم. این دانش‌ها می‌تواند اصل وجودی انسان را در سطح همان سطل آشغال کلاس اول دبستان نگاه دارد. یک محفظه پلاستیکی که آشغال‌ها را به خود جذب می‌کند.

## چاق و چاق تر

بسیاری و گاهی تمامی فعالیت‌های آدمی در جهت است که مادیت او پروار شود. نمی‌گویم جسم او. ممکن است این پرواری با درس خواندن باشد. کسی که روحانیت او تقویت نشود، همانند گوسفندی است که چاق و چاق‌تر می‌شود، موجود بدی نیست؛ ولی به زودی طعمهٔ چاقوی قصاب می‌شود. چه هنرمندان خوبی که مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند، تنها به این دلیل که آدم‌های ساده‌ای هستند. یک جهت آنان تقویت یافته، و جهات دیگرشان رشد نیافته است.

## مهارت ویژه

انسان به طور معمول، با مداومت در کاری، مهارت‌های ویژه‌ای به دست می‌آورد. این اهمیت دارد که این مهارت ویژه، ارزش داشته است که عمری بر سر آن گذاشته شود؟ دیگر این که عوارض این مهارت چیست؟ عوارضی که حتی در یک کار پرارزش معنوی می‌تواند حاصل شود، رشد منیت، برتری‌جویی، و شلوغی بیش از اندازه ذهن است. افراد در این مسیر، نه تنها رشد نمی‌کنند که پوک‌تر و ضعیف‌تر می‌شوند.

## درس خواندن

درس خواندن، و تدریس، به خودی خود می‌تواند فریبنده باشد، و هنگامی که پای موضوعاتی همچون عرفان، فلسفه، فقه، و معارف اسلامی، در میان باشد، حساسی می‌تواند خود شخص، اطرافیان و دیگران را فریب دهد.

## کتاب‌های خوب

استادانی هستند که سالی یک کتاب نمی‌خوانند. استادانی هستند که مطالعات بسیاری دارند. هنگامی که سرعت مطالعه، بالا رفت، می‌توانی کتاب‌های بیش‌تری بخوانی. کتاب‌ها در موضوع تخصصی خودشان است. پراکنده‌خوانی نمی‌کنند، و در نتیجه، به رشته خود، مسلط می‌شوند. آن‌ها برتری خود را بر دانش‌جو می‌توانند ثابت کنند؛ اما در این میان، جای کتاب‌های خوب کجاست؟ یک نفر می‌تواند ادعا کند تمام کتاب‌های تخصصی رشته خود را به زبان فارسی که در این کتاب‌خانه وجود دارد، خوانده است؛ ولی چند عنوان آن لایق دریافت صفت خوب است؟ رشته‌های فنی، ادعایی ندارند، شماری از رشته‌های علوم انسانی، آدم را فریب می‌دهد.

## بازاری

خیلی‌ها با کتاب، عکس می‌گیرند، و پای کتاب‌خانه، مصاحبه می‌کنند. برای این‌که نشان دهند اهل کتاب‌اند، فرهنگی هستند، کتاب‌خانه دارند، برای این‌که جایی پر از کتاب دارند. خوش‌بینانه‌ترین صورت این است که اینان همه جای محل کار و زندگی‌شان پر از کتاب است، و جای دیگری ندارند. گاهی دقیق می‌شوم این‌ها چه کتاب‌هایی است، و غصه می‌خورم برای استعدادهایی که صرف خواندن این کتاب‌های بازاری می‌شود.

## سفرش دین

آیا کاری که ما انجام می‌دهیم، توصیه‌ی دین است، سنت است؟ همین که دریافتیم کار ما جایی در دین ندارد، می‌گوییم: خوب، ما آن را به دین نسبت نمی‌دهیم، همین‌طوری انجام می‌دهیم. حالا هرچه باشد، سنت باشد یا نباشد، اگر ما را اصلاح نکنند، فایده‌ای ندارد.



## ربات گونه

تمرین‌های خودشناسی را سخت می‌یابی، و می‌گویی در این پرکاری، چه گونه فرصتی برای این تمرین‌ها فراهم آورم. هدف، همین است که توازن آن مشغله‌ها از زندگی غلتک‌وار و ربات‌گونه، نجات یابی.

## ربات نمازخوان

سالیانی پیش اگر می‌پرسیدی در قطب جنوب چه‌گونه باید روزه گرفت، و بر نصف‌النهار باید به افق کدام کشور نظر داشت، می‌گفتند تو به قطب جنوب برو تا پاسخت را بدهیم. امروز نیاز به پاسخ، بیش‌تر شده است، و ما پژوهش‌گرانی در این زمینه‌ها نداریم. اکنون می‌توان به ربات نمازخوان اندیشید، رباتی که شاید نماز خواندن آن، به‌تر از بسیاری باشد، و اگر اعمال ما دارای عمق نباشد، کلاهمان پس معرکه است.

## جای پا

مذهب می‌گوید کارت را درست انجام بده، حالا این کار می‌خواهد یک کار کوچک باشد که رایگان انجام می‌دهی، و به زودی از میان خواهد رفت. کسی که خود را مذهبی می‌داند، و مذهبی می‌شناساند، و کار خود را درست انجام نمی‌دهد، حال می‌خواهد این سفارش را شنیده باشد یا خیر، روشن است که مذهب را نشناخته، و جای پای خود را نیافته است.

## حلال خدا

دور از جانت یک نفر نوشیدنی غیر مجاز را چه گونه با آرامش و جرعه و جرعه می نوشد، و ما حلال خدا را چه گونه با سرعت مصرف می کنیم، و بر خود حرام می کنیم. این جاست که غیر مذهبی می تواند پیش تر از مذهبی باشد.

## رشد عقل

مردم گمان می‌کنند با افزایش سن، رشد خواهند کرد. رشد، حتی در رشته‌های تخصصی، روی نمی‌دهد. گرفتاری‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود، و قدرت تمرکز و هوش و حافظه، رو به کاستی می‌گذارد. اما اگر انسانی در مسیر رشد عقلی قرار نگرفته باشد، نمی‌تواند انتظاری از خود داشته باشد.

## روز موعود

افرادی مدت‌ها می‌کوشند دیداری انجام شود. سرانجام روز موعود فرامی‌رسد. آن‌ها از من تعریف می‌کنند، و هدیه‌ای می‌آورند، آن‌ها برای من تبلیغ می‌کنند، و من باید از آن‌ها خوب بگویم، و خوشم بیاید؛ ولی رفتارهایی را می‌بینم که تأسف می‌خورم. چرا کار انسان به این‌جاها انجامیده است؟ سمت و سوی آنان به مسیر شناخت نیست، و آن‌گاه چرا وقتشان را با من تلف می‌کنند؟ همه چیز در ظاهر، درست سر جای خودش قرار دارد؛ ولی باطن، چیز دیگری است. این که مردم، چاپلوسی می‌کنند، نشان می‌دهد با خدا نیز همین‌گونه‌اند.

## تمام روز

دوستم آمده دم خانه، و می‌گفت روی غدیر کار می‌کنیم؛ چون بهایبان در عربستان به حکومت رسیده‌اند، و به فعالیت علیه شیعه سرگرم‌اند. بعد یک دفعه سخن خود را تغییر داد، و گفت: این، وهابیان متأسفانه هرکاری از دستشان برمی‌آید. او هیچ شناختی از بهاییت نداشت، و اما کار کردن روی غدیر؛ او حاضر نبود بگوید یک جمعی هستیم که سخنرانی، برای ما هرچه دوست دارد، می‌گوید، و من هم مجبور هستم یک گوشه بنشینم، و گوش بدهم. سواد من اصلاً به این نمی‌رسد که روی غدیر، کار کنم یا نکنم. همان جلساتی که هرکسی می‌تواند برود. و آن‌جا که بهاییت و وهابیت را اشتباه کرد، خود را محکم نگاه داشته بود که نخندد، درست مانند وقتی که در مغازه در قیمت‌ها اغراق می‌کند، و در درون به مشتری بی‌نوا می‌خندد. آن‌چه به کار یک کاسب می‌خورد، یادآوری عواقب گران‌فروشی و کم‌فروشی است؛ نه بحث بر سر تواتر یک حدیث. هنگامی که تمام روز را با چیزی بگذرانیم، در چند دقیقه- ای که به عبادت می‌پردازیم، همان چیزها به سراغمان خواهد آمد. کسی که طمع کار است، هنگام نیایش نیز طمع کار خواهد بود.

## فاصله بین دو نقطه

دیروز هنرمندی درگذشت. زندگی نامه خود را به نام *فاصله بین دو نقطه* انتشار داده بود. گویی همه می‌دانیم که این دو نقطه چیست: تولد و مرگ. ولی کسی که به خودشناسی پرداخته است، آگاهی او بیش از این است، او آغاز را ولادت و پایان را مرگ نمی‌بیند. انسان می‌تواند فراتر رود.



## نادیده

بچه‌ها نادیده گرفته می‌شوند، آن‌ها برای دیده شدن، در صف بزرگ شدن، انتظار می‌کشند. حال نوبت نشان دادن خود است، و خودنمایی در دنیای پر از موفقیت ما، با موفقیت‌های جزئی، ناممکن است. اکنون شماری از مردم تصمیم می‌گیرند که دیوانه شوند.

## رفع ظلم

پیرزنی است که از دست کاسب محل، گلایه دارد. کار کاسب، همان کارهای شایع است، داد و بیداد و سلب آسایش. آیا امکانی برای رفع ظلم وجود دارد؟ خیر، و اگر وجود داشته باشد، پیرزن باید تلاش زیادی کند، و در هنگام این شکایت، ستم‌های دیگری را تحمل کند، و از جمله مقدار زیادی از وقت خود را از دست دهد. جاهایی باید امضا کند تا بالای آن هرچه می‌خواهند، بنویسند. جاهایی باید هرچه را نوشته‌اند، امضا کند، و آن‌ها می‌توانند چیزهایی را تغییر دهند؛ چون به خط خودشان است، «دارد»، می‌تواند به «ندارد»، و «نگرفته است»، می‌تواند به «گرفته است»، تبدیل شود. عقل نمی‌تواند خودکشی را بپذیرد، و خودسوزی در دین ما جایی ندارد؛ ولی باید دید چه شده است که انسانی در یک جامعه مذهبی، دست به خودسوزی می‌زند. عده‌ای می‌گویند ظلمی در کار نیست؛ بنابراین باید بگوییم این‌ها از فرط عدالت، خودسوزی می‌کنند. دو گزینه پیش روی ماست؛ یکی آسیب دیدن از ظلم است، و دیگری، از دست رفتن آرامش. و راه ما راهی نیست که آرامش و عدالت را به جامعه بازگردانیم.

انسان به هر حال خود را خواهد نمایاند، حال این می‌تواند نمایش ناآرامی باشد، و یا نمایش آرامش. بسیاری گمان می‌کنند، و وانمود می‌کنند که آرام هستند، و نیستند. برای این که اشتباهشان روشن شود، آزمایشی پیش می‌آید. انسان‌ها در جامعه الهی، به جای خودسوزی می‌توانند آتش خنک درونی خود را برافروزند.

## تداوم

شماری از ظلم‌ها، تداوم ندارد، و چون اثری ندارد، احتمال این‌که مظلوم، ببخشد، و فراموش کند، بسیار است. خوردن غذای دیگری، اگرچه خوب نیست؛ ولی اگر یک بار باشد، از یاد خواهد رفت. اما شماری از ظلم‌ها استمرار دارد، و مظلوم هر بار از آن یاد می‌کند، و هرگاه یاد کند، نفرین می‌کند. گرفتن آفتاب هم‌سایه، یک ظلم مستمر است، حاکم ستم‌کار، کسی است که به طور مداوم، لعن می‌شود.

## از دست داده

سخن از کسی شد که دورادور می‌شناختمش. گفتند زن و بچه دارد، و کارمند شده؛ اما خود را گم نکرده است.

او چه دارد که خود را گم کند؟ ولی راست است که بسیاری با همین چیزها خودشان را گم می‌کنند. این چیزها که در تاریخ، منعکس نمی‌شود؛ ولی چیزهایی که بازتاب داده می‌شود، شاهانه است. اکنون که به آن‌ها می‌نگری، باید بخندی بر آن حکم‌روایی بزرگ که ناگهان با مرگ، از دست رفته است. ما به این آدم‌های از دست رفته، و از دست داده، افتخار می‌کنیم.

## استراحت

نخستین باری که معنای استراحت را دریافتم، هنگامی بود که برنامه سنگینی در مدرسه برای ما چیده بودند. شماری از بچه‌ها به خانه نمی‌رفتند. خانه ما زیاد دور نبود؛ ولی نیم ساعتی برای رفت و بازگشت، هدر می‌رفت. دیدم همین که به خانه بیایم، و لباس را در بیاورم، حسابی خستگی‌ام می‌رود. هرچیزی را می‌توان با ضد آن شناخت، از همین روست که شماری پیشنهاد می‌کنند پیش از تن‌آرامی، حرکت‌هایی انجام شود. با فعالیت‌های بدنی، ذهن آرام می‌شود، و سپس می‌توان استراحت ذهن و بدن را آغاز کرد.

## آزار سبز

علاقه‌های ناخوب، و رابطهٔ شدید با هرچیز ناپای‌دار، می‌تواند چاکرای قلب را دچار مشکل کند. یکی از نشانه‌های این مشکل، آزار دیدن از رنگ سبز است. به ویژه سبز کم‌رنگ که در بهار، زیاد دیده می‌شود. درست همان رنگی که شماری آن را رنگ چاکرای قلب دانسته‌اند. آزاری سخت است؛ چون رنگ سبز در طبیعت زیاد دیده می‌شود، و البته ارتباطی ندارد که یک نفر بحث چاکراها را بداند یا نداند، پذیرفته باشد، یا نباشد. عشق‌های زمینی، گاه زمینه-ای برای عشق آسمانی نیست.

## تازه‌وارد

در یک جمع، آن‌چه در ابتدا مورد نیاز است رعایت نمی‌شود، هنگامی که وضع ما در سطح چنین باشد در عمق، چه کاری از دست ما برمی‌آید؟ نیاز است افراد یک جلسهٔ مذهبی، نسبت به هم‌دیگر مهربان باشند، و پاسخ سلام تازه-وارد را بگویند.

## عقدوها

عقدہ‌های جنسی می‌تواند پس از ازدواج و در میان متأهلان باقی باشد، و یا حتی ایجاد شود. در این‌جا ازدواج به هدف خود دست نیافته، و بلکه دارویی است که دردی دیگر را پدیدار کرده است.



## آدم‌های بدبخت

افرادی هستند که به فعالیت زیاد اقتصادی می‌پردازند. دلیل؟ برای این که خوش‌بخت باشند. شاید دو شغل کاملاً متفاوت، یکی کارمندی و دیگری کاسبی که هیچ ارتباطی میان آن دو نیست. دو حال و هوای متفاوت، و سرانجام چهره‌آنان مثل آدم‌های بدبخت می‌شود.

## ازلوازم زندگے

تفریح یکی از لوازم زندگی بشر است، و البته تفریحاتی که مایهٔ عذاب دیگران است، یا نیاز به هزینه و امکانات دارد. هزینه از کجا تأمین می‌شود؟ آیا باعث نمی‌شود مردم، بیش‌تر تقلب کنند، و بیش‌تر دروغ بگویند؟ امکانات تفریحی باعث سلب آسایش دیگران نمی‌شود؟ آیا برای پیدا کردن فرصتی برای تفریح، نباید بیش‌تر کار کرد؟ برای خوش‌گذرانی جسم، نیاز نیست روحمان بد بگذراند؟ راه حل ساده‌تر، کار سبک‌تر نیست؟

## تغییر نگاه

رفتاری که مردم با یکدیگر دارند، نشانه‌ی خستگی و نیاز به تنوع است. کاسب‌ها با مشتریان، کارمندان با ارباب رجوع، والدین با فرزندان و فرزندان با والدین خود چه می‌کنند؟ شوخی‌ها، سرکاری‌ها، عصبیت‌ها، و زورگویی‌ها. تنوع، اندک است، پدر و مادر نه تنها تغییر نمی‌یابند که پیرتر و غیر قابل تحمل‌تر می‌شوند. اگر نتوان تغییر را در نگاه خود ایجاد کرد، خستگی از راه خواهد رسید. خستگی در میان مذهبی‌ها و در کار نیایش، بسیار دیده می‌شود. حشره‌ای که در تار عنکبوت افتاده است، به هر سو برود، تغییر است؛ ولی گرفتاری او برجاست، تحول آن است که به صورت عمودی باشد، و او را برهاند. تغییر نام و شمار حاکمان و شیوه‌ی حکومت، تحول به شمار نمی‌رود.

## من عصیان‌گرم

جوانی را دیدم که به جای بند کفش، نخ شیرینی بسته بود. او جوان است، و با این نخ شیرینی نیز زیبا به نظر می‌آید. لباس او گران‌قیمت است، و فقیر به نظر نمی‌رسد. این، مقدمه‌ای است تا بگویم من عصیان‌گرم، آشنایانی را بیابد؛ ولی این‌ها عصیان نیست، هنگامی که جوانی برود، زیبا نخواهد بود، و به اجبار باید مانند دیگران زندگی کند. عصیان‌گری به این آسانی نیست.

## به بودا اوضاع

افراد به طور معمول، به وضعی که جهان دارد، رضایت دارند، و از وضع مالی خود، ناراضی هستند. سالک، قناعت می‌کند، و برای به بود اوضاع جهان به تقویت قوای روحانی خود می‌پردازد.

## عاشق شده‌ایم

اگر کسی چیز باشد، چه نیازی به گفتن دارد؟ تمام وجود او گواهی می‌دهد که او چه هست. ما از عاشق شدن واهمه داریم، برای همین، همین‌طور از واژه آن استفاده می‌کنیم، و می‌گوییم: عاشق شده‌ایم. واژگان می‌تواند مختصر و دم بریده باشد، همانند آن چیزی که در فرهنگ لغت است، و می‌تواند ادامه‌دار و مشروح و مفصل باشد، به گونه‌ای که سرتاسر زندگی ما را پرکند، و شعاع آن از دور دیده شود. هرکسی می‌تواند مقدار زیادی از واژگان استفاده کند، یا چند واژه را زیاد به کار ببرد. می‌تواند فرهنگ واژگان را بردارد، و هر روز ده‌ها واژه تازه فراگیرد؛ ولی این‌ها راهی به تحول ندارد.

## بیرونی

هنگامی که سکنه‌ای روی داده، و دلیل بیماری در وجود ماست، باید یک جا دراز کشید. بدترین کار، تحرک است، هنگامی که دلیل، بیرونی است، جایی آتش گرفته است، یا فضا برای تنفس مناسب نیست، باید هرچه سریع‌تر محل را ترک کرد. بسیاری از مردم، هنگامی که باید در جای خود بمانند، دست به سفرهای دور و دراز می‌زنند، و هنگامی که باید بروند، می‌مانند. فرار از خود، ممکن نیست.

## خوش ادا

افراد بسیاری، چیزی از زندگی کردن نمی‌دانند. حتی بودنشان در این دنیا، زیر سؤال است. آدم‌های حواس پرتی که در عالم هیپروت سیر می‌کنند. ادای زندگی را درمی‌آورند، شماری بدادا و شماری خوش‌اداتر.



## غیر فداکار

انسان‌های غیر فداکار، سوء استفاده‌چی، و شهرت‌طلب، هیچ‌گاه نمی‌توانند مکتب خود را از طریق شاگردانشان گسترش دهند. آن‌ها به شاگرد به عنوان وسیله‌ای برای شهرت، هویت استادی، و ماندگاری، نگاه می‌کنند، و توان انتقال مطلب را به دلیل سرگرم بودن به سوء استفاده یا خست علمی ندارند. درباره‌ی دانش‌هایی که موضوع آن، انسان نیست، کم‌تر می‌توان در انتظار برقرار شدن رابطه‌ی شاگردی و استادی بود.

## فرا ترا از روان

روان‌شناسی موجب شگفتی کسانی می‌شود که آگاهی چندانی از انسان ندارند. هنگامی که خود را شناختی، مطالبی از روان‌شناسان را نادرست می‌یابی، و مطالب بسیاری و بلکه اصل مطلب را ناکافی می‌دانی؛ چون خود، فراتر از روان آدمی است.

خروج از تعادل می‌تواند همه چیز را نامتعادل کند. هنگامی که خشک‌سالی یا سیل در پیش رو قرار دارد، بیش از هرچیز نشان می‌دهد که ما اعتدال را فراموش کرده‌ایم. البته تا حدودی می‌توان با خشک‌سالی به مبارزه برخاست، و به مهار سیل پرداخت؛ ولی چرا ما با نشانه‌ها می‌جنگیم؟ بشر دوست دارد راه نامتعادل خود را بپیماید. دین، گناه را ظلم به خود، و اسراف و نوعی خروج از تعادل می‌داند، و ما یا به خاطر دشمنی با دین و یا حتی در پوستهٔ دین‌داری که دین را تنها در برگزاری مراسم‌های عبادی می‌بیند، به این مسأله بی‌توجهیم. هنگامی که بخواهیم مشکلی را تنها با دعا و آن هم یکی دو بار و خیلی زود برطرف کنیم، نتیجه‌ها به دست نمی‌آید، و یا بسیار زودگذر است. به افرادی که ظهر در روشنایی نشسته‌اند، و یا امکان بهره‌مندی را از روشنی روز دارند؛ ولی انواع و اقسام چراغ را با طرح‌ها و رنگ‌های گوناگون روشن کرده‌اند، و انتظار دارند دعایشان مستجاب شود، چه باید گفت؟ تعادل، هر روز دست نیافتنی‌تر می‌شود، و جهان به همین نسبت، از جایی برای خوشی، دورتر خواهد شد. انواع وسایلی که بشر برای خوشی خود، اختراع کرده است، اگر در اصل، در جهت خروج از تعادل باشد، و یا به گونه‌ای مورد استفاده قرار گیرد که ما را از تعادل بیرون برد، مایهٔ ناخوشی است.

ابر و باران و رود و زمین و دریا، توکل دارند، و ما مهندس آب و زمین‌شناس داریم؛ ولی توکل نداریم.

## حتی یک نفر

یک نفر، حتی یک نفر، حتی یک انسان معمولی می‌تواند تأثیر داشته باشد. جایی که به گروه‌های هفتاد نفره امتیاز می‌دهند، تو با جدا شدن از این گروه، آن را به زیر هفتاد نفر خواهی رساند، و از دریافت امتیازها محروم خواهی کرد، و با پیوستن به یک گروه شصت و نه نفره، آن را شایسته دریافت امتیاز کنی.

## خوب و بد؟

دو نفر طراحی می‌کنند، یکی از آن‌ها استعداد به‌تری دارد، دیگری در این زمینه استعدادی ندارد؛ ولی می‌تواند استعداد خود را در زمینه‌ای دیگر بیازماید؛ ولی نکته‌ای دیگر، چه کسی گفته است آن خوب است، و این بد؟

## دروازه

دقایقی می‌خواهی مغازه را ترک کنی، و به جای خود، کسی را می‌گذاری. آدم خوبی است، دست کم در حدی که بتوان مغازه را چند دقیقه به او سپرد. بازمی‌گرددی، و او خبر می‌دهد یک نفر یک بسته آورده است. همان هنگام پلیس از راه می‌رسد، و تو را به دلیل نگاه‌داری مواد مخدر، دست‌گیر می‌کند. این آدم خوب، درنیافته بود که نباید این بسته را دریافت کند؛ چون دشمن تو را نمی‌شناخت که می‌خواهد از این طریق، زمینه دست‌گیری تو را فراهم کند. اما آیا حالات یک انسان نامتعادل برای او روشن نبود؟ شاید واسطه‌ای دیگر در کار بوده است. یک پیک، فردی که خنثی به شمار می‌رود، و یا یک آدم خوب دیگر که تنها می‌خواسته است بسته‌ای را به مقصد برساند. همواره آدم‌های خوب می‌توانند دروازه‌ای برای ورود بدی‌ها شوند.

## چالش برانگیز

مدت‌ها به نمایش‌گاه هنرمندان می‌رفتم، بدون این‌که با آنان هم‌سخن شوم. یک روز تصمیم گرفتم، با صاحب هر نمایش‌گاه، سخن بگویم. نخستین نمایش‌گاه پس از این تصمیم، یک نمایش‌گاه نقاشی از آن هنرمندی بود که نامش را پیش‌تر شنیده بودم. تمام کارهای او در نمایش‌گاه در دو دسته قابل تقسیم‌بندی بود. بر من تأثیر زیادی گذاشت. باعث شد به صورت جدی‌تری شعر بگویم، و فیلم بسازم. روز افتتاح گذشته بود؛ ولی او در نمایش‌گاه حضور داشت. با او هم‌کلام شدم، و او از شیوه سخن من متوجه مطلبی شد. روابط ما تا حدودی گسترش یافت، مرد خوبی بود تا این‌که متوجه نکته‌ای شدم. او در تشخیص افراد برای دوستی، اشتباه‌هایی داشت. طراحی سایت شخصی خود را به هنرمند جوانی واگذاشت که او را از نزدیک نمی‌شناختم؛ ولی می‌دانستم حاشیه‌هایی دارد. عجیب این بود که با این طراح، گرم گرفته بود. جوانی دیگر را پر و بال داده بود که همین‌طور دروغ می‌گفت. این همه دروغ، چه نقشی در زندگی او داشت؟ دوستی، موضوع چالش برانگیزی است، هر آدم خوبی می‌تواند چنان دچار فریب شود که خوبان را به لرزه بیندازد.

## ارتباط جمعی

یک روستای دورافتاده با راهی که عبور از آن، دشوار بود، می‌توانست دست نخورده باقی بماند؛ ولی اکنون خودروهایی ساخته شده است که می‌تواند از هر جاده‌ای عبور کند، جاده‌ها هموارتر شده، و از همه مهم‌تر رسانه در هرجایی در دسترس است. لزوم انسان‌های خوب در زمانه ما بیش‌تر است، وسایل ارتباط جمعی اگر در اختیار انسان‌های ناخوب باشد، می‌تواند حتی افرادی را در دورترین نقاط، گم‌راه کند.



## خون دماغ

یک خونریزی مداوم از بینی، ما را راهی پزشک می‌کند. خونریزی را بند می‌آورد، و ما دچار عارضه دیگری مانند سردرد می‌شویم. جلوگیری از خونریزی می‌تواند با ذکر و دعا و انرژی درمانی باشد، و به هر حال، عارضه دیگری، پیش رو قرار دارد.

## بخش جذاب

یک نفر چند روز روزه گرفته، مقداری از اموال خود را به نیازمندان بخشیده، و ذکری را چهل روز گفته، و نتیجه‌ای را گرفته است، حال جذاب‌ترین بخش آن همین گفتن ذکر است. افراد در پی‌اند بدانند این ذکر چیست تا یک بار بگویند، و به نتیجه دست یابند.

## در خدمت شیطان

چیزهایی هست که پیوند زیادی با زندگی ما ندارد، دریافت اشتباه، فهم سطحی، و واگذاشتن آن به دیگری که مدعی تخصص هستند، نمی‌تواند زندگی ما را نابود کند؛ ولی دین و دینی که با زندگی، آمیخته است، این بدی را دارد که اگر اطلاع ما از آن، چند واژه باشد که معنای آن، دیگرگون شده، و در خدمت شیطان قرار گرفته است، حتی زندگی ما را در این دنیا دچار آسیب‌های بزرگ کند.

## مطلب کلیدی

من و تو به کسی دست می‌یابیم که مطلبی را می‌داند. این دانستن در انحصار اوست، و آن مطلب نیز کلیدی است. او را این سو و آن سو می‌بریم تا مطلب را برای مردم، توضیح دهد. یک نفر وقت ندارد، یک نفر گوش نمی‌دهد، یک نفر بی‌خیال است، یک نفر وانمود می‌کند فهمیده است... . جامعه به شنیدن سخنان تکراری و ساده، عادت کرده است، و افراد در میان آن حرف‌های همیشگی، میخ خود را می‌کوبند، و مردم را به سوی اهداف شوم خود می‌برند. هنگامی که ما به شدت سرگرم تأمین نیازهای روزمره خود هستیم، عده‌ای برای آینده خود و فریب ما، برنامه‌ریزی می‌کنند.

## لذت

لذت و رنج نمی‌تواند ملاک ما برای کارهایمان باشد. کام‌جویی غیر مشروع می‌تواند لذت‌بخش باشد؛ ولی دین آن را نادرست می‌داند. دشوارتر از این، کاری مانند قمه‌زنی است، آنان که انجام می‌دهند، لذت می‌برند، و آن را به لحاظ دینی، مشروع می‌دانند. شماری کار خود را آسان کرده‌اند، تصویر یک نفر را در حال قمه‌زنی منتشر می‌کنند که اخم‌آلود و ناراحت است، آن‌ها از دور قضاوت کرده‌اند، و نخواسته‌اند نیمهٔ دیگر را ببینند.

## فضای بیش‌تر

مثل است که اول چاه را بکن، و بعد منار را بدزد، می‌توان مثل را ادامه داد؛ هرچه چاه عمیق‌تری بکنی، می‌توانی به منار بلندتری فکر کنی. هرچه بیش‌تر خالی شوی، فضای بیش‌تری فراهم می‌آوری، و اگر این خالی، به اندازهٔ ابدیت باشد، پذیرای ابدیت خواهی بود.

## تکمیل

اگر خواب‌ها را مشاهده کنی، ذهن مقدار زیادی از آن‌ها را به طور کلی، زمینه-سازی کرده است. در مقداری دیگر، می‌توانی حقایق را مشاهده کنی؛ ولی ناگهان ذهن در آن‌ها دخالت می‌کند تا پایانی مطابق میل خود، رقم زند. در مواردی فکر می‌کنی اگر این‌گونه باشد، و اگر این شخص، آن باشد، چه خوب است، و زودتر از این‌که تصمیم بگیری، همان می‌شود. شگرد ذهن که حتی زودتر از تصمیم تو می‌تواند قرار گیرد، هنوز اگر... تکمیل نشده است که ذهن، کار خود را می‌کند. اثبات این در بیداری، دشوار است؛ ولی در خواب می‌توانی از قدرت ذهن، آگاه شوی.

## راه کار مناسب

داخل هفته، کم تر کسی به آرامستان می رود. در اتوبوس، مردی را دیدم که سر و وضع مناسبی نداشت. انگار مقیم قبرستان بود. کسی او را تحویل نمی گرفت، و من چون تحویل گرفتم، رویش باز شد. قرآن خوان سر قبر بود. هرکس می خواهد سر مزار عزیز از دست رفته او قرآن خوانده شود، پولی را به مؤسسه می دهد، و مؤسسه این ها را اعزام می کند. هر جزء، نرخی دارد، و قاریان، درجه بندی شده اند. یک شغل ایجاد شده است. برای استخدام این ها امتحان هایی برگزار شده، و او پذیرفته شده است. دلیل موفقیت او، این است که حافظ کل قرآن بوده. کسی که زیاد قرآن بخواند، می تواند قرآن را حفظ کند، و کسی که قرآن را از حفظ کند، کسی است که زیاد قرآن خوانده است. از شهرهای اطراف اصفهان بود. می گفت کسی به من محل نمی گذارد. دلیلش شغل او بود. نگاه به قرآن به عنوان یک شغل، و دوم، در سطح بودن. او چیزی جز ظاهر قرآن نمی دانست. اما آن هایی که می گویند باید باطن قرآن را بدانی، چه راه کاری دارند؟ آیا مراجعه به تفسیر می تواند راه کار مناسبی باشد؟

تبدیل دین به کسب و کار، مشکلی است، و بسنده نبودن این کسب و کار، مشکلی دیگر. کسانی که چند کار درآمدزا دارند، و دین، یکی از این مشغولیت های اقتصادی آن هاست.



## برگ و بار

افرادی دریافته‌اند که انسان نیاز به ریشه دارد تا بتواند برگ و بار بدهد؛ ولی نمی‌دانند این ریشه را باید در کجا دواند؛ در فرهنگ باستانی یا در مذهب و در چه مذهبی. گروه دیگری گمان می‌کنند باید ریشه‌های خود را در زمین اداره بگسترانند، و مدیریت خود را استوار کنند.

## دانش‌گاه

نتیجهٔ دانش‌گاه خوب چه می‌شود؟ پیش‌رفت‌های صنعتی و نتیجهٔ صنعت چه می‌شود؟ من که باوری به این پیش‌رفت‌ها ندارم، و جهان نیز هیچ ارزشی برای نظر من قائل نیست! اما عجیب، کسانی هستند که وانمود می‌کنند پیش‌رفت کرده‌اند. دانش‌گاه این کشورها هیچ نتیجه‌ای به بار نمی‌نشانند، و تنها تبلیغاتی انجام می‌شود تا نشان دهند این‌ها دانش‌گاه‌های خوبی دارند.

یک نفر اگر محل زندگی خود را تغییر ندهد، با افراد زیادی آشنا خواهد بود. مردم، بچه محل خود را خواهند شناخت. لهجه در دیار آشنا می‌تواند به کمک بیاید، من را نمی‌شناسی؛ ولی دست کم می‌دانی که من، هم‌شهری هستم. یک نفر که شهرتی دارد، افراد بیش‌تری در بازهٔ جغرافیایی دیگری، او را می‌شناسند. کیف دارد، هر جایی برود، با او صمیمی هستند، حتی حاضرند بدون دریافت پول، با او هم‌کاری کنند. او را از دور می‌شناسند. پشت در می‌گوید: منم، بدون این‌که چهرهٔ او را ببینند، درمی‌یابند چه کسی است. یک نفر غریب که بیاید، آشنایی ندارد، ممکن است سلام و علیکی پیدا کند؛ ولی مردم با او هم‌کاری نمی‌کنند، قرض گرفتن، دشوار است. او نیاز به معرف و ضامن دارد، و کم‌تر کسی حاضر است برای او تعهدی بدهد. حتی فضای مجازی، این‌گونه است. اگر در یک گروه که کم‌تر کسی تو را می‌شناسد بخواهی سخن بگویی، و سخن تازه بگویی، می‌گویند معلوم نیست تو که هستی، و از کجا آمده‌ای. این‌که دیگران ما را نمی‌شناسند، اشکالی ندارد. مهم‌تر از این‌ها این است که هرکسی خود را بشناسد. بزرگ‌ترین غربت این است که ما خود را نمی‌شناسیم.

## مرگ و ترس

افرادی هنگام بیماری، اندوه‌گین می‌شوند، اندوهشان این است که باید پرهیز کنند، نباید هرچیزی را بخورند. یک نفر که رژیم دارد، در یک میهمانی، غصه می‌خورد. چرا افراد می‌توانند غذاهای بیش‌تر و متنوع‌تری مصرف کنند، و او نمی‌تواند. این افراد از پیری می‌ترسند؛ چون همه جا نمی‌توانند بروند، از قوهٔ جنسی خود نمی‌توانند استفاده کنند. از مرگ می‌ترسند، تنها به این دلیل که نمی‌توانند غذا بخورند؛ چون فراموش خواهند شد.

- من نمی‌توانم غذایم را در دو دقیقه بخورم.
- من غذایم را سر یک دقیقه می‌خورم.
- من هم می‌توانم؛ ولی حال آدم بد می‌شود.
- من یک دقیقه غذا می‌خورم، و حالم هم بد نمی‌شود.

عجله را با پویایی، اشتباه می‌گیریم. شلوغی‌های خیابان، و روزمرگی‌های تحصیل، پویایی را از ما می‌گیرد، و کار می‌تواند آدم را بمیراند. آن‌گاه در پی ساختن دیوارهای گور خود خواهد بود. دیوارهایی که به او امنیت بدهد. این‌ها می‌تواند ثروت، حقوق، بیمه، ازدواج، و مذهب باشد. آینده را تأمین کرده‌ای؛ ولی آینده چه کسی را؟ آینده یک انسان زنده را یا انسانی را که هم اکنون زنده نیست تا چه رسد به فردا. این افراد می‌پرسند چه کتابی بخوانیم؟ با کتاب نمی‌توان زنده شد. چرا نیایشمان بدون روح است؟ آیا راه رفتن، غذا خوردن، و خواب شما روح دارد؟ هنگامی که یک نفر روح ندارد، چه‌گونه خدایی را می‌پرستد؟ آدم‌های مرده، دوست دارند با آدم‌های زنده در پیوند باشند؛ ولی به جای این که دست آن‌ها را بگیرند، و از گور خود بالا بیایند، می‌خواهند آن‌ها را پایین بکشند.

کسی که زنده نیست، می‌تواند کارهای بیش‌تری انجام دهد، او درک نمی‌کند که اعمال او فاقد روح است. او می‌تواند کارهای بزرگ‌تری انجام دهد، هنگامی که خود را کشته است، چرا نتواند دیگران را از زندگی محروم کند؟ به کسی که مدتی از او خبر نداریم، می‌گوییم: فکر کردم مرده‌ای. لطیفه‌ای است؛ ولی اگر به سخن گفتن آدم‌ها با یک‌دیگر، روابط هم‌سران، و پیوند انسان با جهان بنگری، می‌بینی انسان‌های زیادی مرده‌اند. مقداری فرمول می‌دانند، و این فرمول‌ها می‌تواند آن‌ها را سیر نگاه دارد، یا مشهور کند. مشتری، این جنس را می‌خواهد، این برخورد را دوست دارد.

ازدواج، کار، دوستی، و نیایش، برای زنده‌تر کردن ما پیش‌بینی شده است، و ما آن‌ها را برای مردگی بیش‌تر به کار می‌گیریم.

شمار اندکی، این مطالب را درک می‌کنند، و شمار اندکی می‌کوشند زنده باشند. عوارض مردگی، کم‌تر است. تعدادی می‌بینند شمار مردگان بیش‌تر است، و تلاش خود را برای ارتباط با آنان متمرکز می‌کنند. چرا هنرمند شدی؟ برای این که حسم را بیان کنم. برای چه کسانی می‌خواهی حسست را بیان کنی؟

## شور هستی

شور هستی، به خودی خود برای شادی، کافی است؛ پس چرا عده‌ای زنده هستند، و از زندگی خسته‌اند، چرا آن‌ها به خودکشی فکر می‌کنند، یا دست به خودکشی می‌زنند؟ برای این که هستی، با زندگی، متفاوت است. مرده‌های متحرک، از شور هستی، چیزی نمی‌دانند.

## یار عاشقان

خدا مهربونه / یار عاشقونه

خدا، ترس ندارد، به شرطی که ما عشق را تجربه کرده باشیم. کارنامک خود را در عشق باید فراهم کرد. اگر چنین کارنامه‌ای وجود ندارد، یعنی ما عاشق نیستیم.



## عقیده

به یک آدم متقلب، یک قاتل که منتظر اعدام است، یا یک دزد بگو، امروز بیا نمازتان را از این طرفی بخوانیم. بیا دست چپمان را قبل از دست راست بشوییم. قبول نمی‌کنند. درست است، نماز را باید به سمت قبله خواند. آن‌ها درست می‌گویند؛ ولی این عبادت به هر سویی باشد، نتوانسته است آن‌ها را نجات دهد. آن‌ها به یک عقیده، بسنده کرده‌اند، و تا آخر بر سر آن عقیده‌ای که هیچ نقشی در سعادت آن‌ها نداشته است، مانده‌اند. ممکن است تو را محکوم کنند، و بگویند: مایه که چنان درست و دقیق، نیایش کرده‌ایم، سزاوار اعدام هستیم، و آن‌گاه با تو باید چه کنند؟

یک فیلم معمایی را بارها با خانواده از تلویزیون دیدم، و چیز زیادی از آن دست‌گیرم نشد. دیدن فیلم در کنار دیگران روشن می‌کند که آیا ناتوانی درک فیلم، از سوی من بوده است یا دیگران نیز در آن مانده‌اند. زمانی آن را در رایانه دیدم. امکان دیدن فیلم بدون حذف، بدون تبلیغات، در سکوت کامل، و نگاه داشتن و بازگشت و تکرار فیلم. هنگامی که نکته اصلی را حذف کرده باشند، چه‌گونه می‌توان آن را دریافت؟ گاه حذف به خاطر مسائل اخلاقی است، و گاهی مترجمان، کوتاهی کرده‌اند، و به هر حال، به تبع آن، چیزهای دیگری را نیز حذف کرده‌اند. چند سال بعد یکی از بچه‌های کلاس فیلم‌سازی اعصابش از یکی از فیلم‌های تاریخ سینما خرد بود. چرا این فیلم بی‌خود، این-قدر مشهور شده است؟ من پی‌گیر نشدم؛ ولی این یک فیلم معمایی بود، و حدس می‌زدم که هم کلاسی من، آن را با حذفیات دیده، و در نتیجه درنیافته است. هنر می‌تواند یک رمز باشد، و شماری از هنرمندان می‌کوشند اثرشان معمایی باشد. فیلم‌هایی از گونه معمایی، و معمیات شعری، از مشهورترین‌ها هستند. اما بشر، خود اسرار دارد، هستی، دارای اسراری است، و انحراف در کشف این اسرار، همین تلاش‌ها برای خلق معماست.

کژراهه را هم‌چنین می‌توان در گسترش روزافزون دانش‌نامه‌ها دید. طبقه‌بندی موجودات به خیال کشف آن‌ها. ساختمان‌های عریض و طویل، با کارمندان فراوان که سعی در نگارش مقالات و چکیده‌سازی نظریات دیگران دارند. در این میان چه بر سر خود می‌آورند، و چه اندازه از خود، خانواده خود و هستی، غافل می‌شوند. اینان در ظاهر، برای گسرش دانش بشر، فداکاری می‌کنند؛ ولی کسی که خود را نشناخته است، چه‌گونه می‌تواند راه‌بر عده زیادی به سمت شناخت باشد؟ استاد دانش‌گاهی به منزل آمده بود، و با تعجب به قفسه کتاب من نگاه می‌کرد. دلیل شگفتی او این بود که من چرا تمام جلد‌های این دایرةالمعارف را ندارم؟ آیا همه می‌توانند هزینه‌های خرید این کتاب‌های گران-

قیمت را پرداخت کنند؟ من همان‌ها را نیز به کتاب‌خانه بخشیدم. این همه پرسش، این همه پژوهش، و این همه پایان‌نامه قرار است ما را به کجا برساند؟ تحقیقات کاربردی چرا نتوانسته است فقر و گرسنگی بشر را تمام کند؟ اگر یک نفر کتابی دربارهٔ خودشناسی، و دیگری کتابی دربارهٔ یکی از ستارگان بخواند، کدام یک را روشن‌فکرت‌تر می‌پنداریم؟ به ویژه هرچه قدر فاصلهٔ آن ستاره با ما بیشتر باشد، گویی نویسنده و خوانندهٔ آن کتاب، آدم‌های پیش‌روتری هستند.

## رسیدگی

کسی که می‌خواهد به روح خود رسیدگی کند، خود را در زمینه مادیات، سبک-بار می‌کند. البته مقصود کسانی نیستند که حال و حوصله رسیدگی به جسم خود را ندارند. کسی که جسم خود را نمی‌تواند تحمل کند، چه‌گونه می‌تواند برای روحانیت خود، وقت بگذارد؟

یکی از بچه‌ها به خودش رسیدگی نمی‌کند. هنگامی که هم‌سرش در خانه نیست، ظرف‌های کثیفش انبار می‌شود. او حاضر نیست برای خودش وقت بگذارد. عارف کسی است که این مراحل را پشت سر گذاشته، و از ظاهر زندگی، عبور کرده است؛ نه کسی که تمیز نیست، و خود را نمی‌شوید.

یکی از همکاران در سوریه درس می‌خواند، می‌گفت: پفک در آن‌جا ممنوع است، و به‌ترین چیزی که پدرم برای من می‌فرستاد، پفک بود. با چه ذوقی با هم کلاسان می‌نشستیم، و می‌خوردیم. خوراکی‌های کودکان، نمایان‌گر مسیری است که آنان باید بپیمایند. پفک. موادی را پف می‌کنند، و این مهم‌ترین ماده-ای است که در ویت‌رین‌ها چیده می‌شود. پس از این، او باید ورزش کند، و از موادی استفاده کند که عضله را قوی نشان می‌دهد، در حالی که مرکز عضله او رشد نیافته، و او قوی و پرزور نشده است. در این میان، نام بدن‌سازی، بد دررفته است، در حالی که دیگر ورزش‌ها نیز به همین راه می‌رود. حال نوبت به پرورش روح رسیده است، و او به عنوان میان‌بر به مواد مخدر روخواهد آورد.

# فهرست مطالب

۳.....	پیش گفتار .....
۴.....	مقدمه .....
۵.....	اصرار زیاد .....
۶.....	بازگشت .....
۷.....	شکنجۀ معصومیت .....
۸.....	خراب .....
۹.....	نگرش مثبت .....
۱۰.....	پزشکی یا ادبیات؟ .....
۱۱.....	چاق و چاق تر .....
۱۲.....	مهارت ویژه .....
۱۳.....	درس خواندن .....
۱۴.....	کتاب‌های خوب .....
۱۵.....	بازاری .....
۱۶.....	سفارش دین .....
۱۷.....	ریات گونه .....
۱۸.....	ریات نمازخوان .....
۱۹.....	جای پا .....
۲۰.....	حلال خدا .....
۲۱.....	رشد عقل .....
۲۲.....	روز موعود .....
۲۳.....	تمام روز .....
۲۴.....	فاصلهٔ بین دو نقطه .....
۲۵.....	نادیده .....

- ۲۶..... رفع ظلم
- ۲۷..... تداوم
- ۲۸..... از دست داده
- ۲۹..... استراحت
- ۳۰..... آزار سبز
- ۳۱..... تازه‌وارد
- ۳۲..... عقده‌ها
- ۳۳..... آدم‌های بدبخت
- ۳۴..... از لوازم زندگی
- ۳۵..... تغییر نگاه
- ۳۶..... من عصیان‌گرم
- ۳۷..... به‌بود اوضاع
- ۳۸..... عاشق شده‌ایم
- ۳۹..... بیرونی
- ۴۰..... خوش‌ادا
- ۴۱..... غیر فداکار
- ۴۲..... فراتر از روان
- ۴۳..... تعادل
- ۴۴..... حتی یک نفر
- ۴۵..... خوب و بد؟
- ۴۶..... دروازه
- ۴۷..... چالش برانگیز
- ۴۸..... ارتباط جمعی
- ۴۹..... خون‌دماغ
- ۵۰..... بخش جذاب
- ۵۱..... در خدمت شیطان

۵۲.....	مطلب کلیدی.....
۵۳.....	لذت.....
۵۴.....	فضای بیش‌تر.....
۵۵.....	تکمیل.....
۵۶.....	راه‌کار مناسب.....
۵۷.....	برگ و بار.....
۵۸.....	دانش‌گاه.....
۵۹.....	آشنا.....
۶۰.....	مرگ و ترس.....
۶۱.....	پویایی.....
۶۳.....	شور هستی.....
۶۴.....	یار عاشقان.....
۶۵.....	عقیده.....
۶۶.....	اسرار هستی.....
۶۸.....	رسیدگی.....
۶۹.....	پفک.....
۷۰.....	فهرست مطالب.....